

بررسی، طرح و بسط مفهوم «عدالت اجتماعی» نه فقط به اعتبار یک ایده فلسفی، بلکه به مثابه یکی از انضمامی‌ترین مسائل اجتماعی انسان، ضرورتی انکارناشدنی است. آرمان عدالت به عنوان یک پرسش اصیل هر چند قرن‌ها مورد توجه اندیشمندان قرار داشته، در دوره معاصر بخش قابل توجهی از منازعات را به خود اختصاص داده و متفکران پرشماری را با وجود تعلق به مکاتب گوناگون به چالش کشانده است. طرح این مسئله در ایران عمر طولانی ندارد، اما بافت فکری فرهنگی ایران را به تأملات جدی واداشته است. کتاب «بازاندیشی عدالت اجتماعی» قدمی رو به جلو از حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر احمد واعظی است. او بیش از دو دهه در این حوزه به تأمل جدی پرداخته و سهم زیادی در طرح و بسط آن به خصوص در نسبت با دستگاه فکری جان رالز داشته است. اهمیت این اثر بر متعاطیان این حوزه پوشیده نیست. نگاه وسیع و جامع در عین تتبع، و نوآوری در عین وفاداری به میراث علمی اسلامی از مهم‌ترین ویژگی‌های این اثر است. چنین برنامه‌ای در مقام نظریه‌پردازی بی‌توجه به دانش فقه با خلأ اساسی مواجه خواهد بود. نویسنده کتاب «بازاندیشی عدالت اجتماعی» ضمن توجه به این ضرورت، رهیافت فقهی را از نظر دور نداشته و آن را وجه نظر خود قرار داده است. رویکرد فقهی به «عدالت اجتماعی» با مسائل زیادی روبه‌روست و ما در این مقاله با کنکاش در کتاب مذکور و تأکید بر «فصل دوم: چرایی عدالت اجتماعی»، تأملاتی را بر مبحث «شریعت و عدالت اجتماعی» مطرح می‌کنیم.

نقد دورویکرد حداقلی و حداکثری شریعت به عدالت

نویسنده در ابتدا با نقد دیدگاه نوسلفی با تأکید بر اندیشه‌های سید قطب، این نگاه را که به دنبال چهارچوب حداکثری به معنای کفایت اشتغال شریعت بر مسئله عدالت است، دیدگاهی نادرست می‌داند و سپس نگاه اخباریان و اهل ظاهر را نیز در همان چهارچوب ارزیابی می‌کند. پس از آن به دیدگاه حداقلی برخی روشنفکران معاصر پرداخته که سهم شریعت در مقوله عدالت را ناچیز و درک مصلحان متناسب با زمانه خود را ملاک عدالت می‌دانند. در این میان رویکردی میانه می‌توان برگزید که در آثار اندیشمندانی چون علامه طباطبایی (ره) و شهید مطهری (ره) یافت می‌شود، و نویسنده می‌کوشد نظریه مختار خود را در همین فضا مطرح کند (واعظی، ۱۴۱).

پرسش اینجاست که پذیرش معنای حداکثری چه ملازمه‌ای با بسندگی به نصوص و اخبار دارد؟ فقیه‌ای که به انکار حجیت هر معنای عرفی و فلسفی از مقوله عدالت اجتماعی ملتزم شود، و در عین حال ادله شرعی را در بردارنده معنایی عام از عدالت دانسته و حل مسائل فرعی را به استنباط از ادله منوط بداند، به کدام رویکرد تعلق دارد؟ از آنجاکه نویسنده کتاب معنای میانه از عدالت را به مسئله قدمی عدل الهی و قول عدلیه مبنی بر حسن عقلی و ذاتی عدل گره می‌زند، رویکرد میانه در نظر او، رویکردی است که بر عقلی بودن مسئله اصرار دارد، و این به معنای آن است که قائلان به «استنباطی بودن مسئله عدالت اجتماعی از ادله شرعی»، در کنار نوسلفیان، اخباریان و اهل حدیث جای دارند! به نظر می‌رسد نظریه برگزیده نویسنده در همین چهارچوب قرار می‌گیرد که در مبحث «امر به عدالت تأسیسی یا امضایی» از همین یادداشت به آن خواهیم پرداخت.

از دیگر سو به نظر می‌رسد پیوند مسئله عدالت اجتماعی به منازعه کلامی بر سر عدل الهی، با ساده‌سازی مسئله توأم با فاصله‌گیری از جهات تحقیقی همراه است. نویسنده می‌گوید: «مطالب شهید مطهری در نسبت فقه و عدالت بر اساس تعهد به دیدگاه عدلیه (معتزله و شیعه امامیه) درباره حسن و قبح واقعی و ذاتی